



همه‌پرسی «برکسیت» و مارکسیست‌های انقلابی

بخش اول

گردآوری: آرام نوبخت

گزارشی
بلشویک
لنینیست‌های ایران
Leninist.org



از سری جزوات بلشویک-لنینیست‌ها

صفحه	عنوان
۳	همه‌پرسی برکسیت: نقطه‌ عطفی در سیاست اروپا
۷	علائم هشدارآمیز جنگ تجاری جهانی در آستانه همه‌پرسی «برکسیت»
۱۲	همه‌پرسی اتحادیه اروپا و قتل جو کاکس
۱۵	اول ماه مه ۲۰۱۶: بحران اتحادیه اروپا و حرکت به سوی جنگ
۱۹	ترک برداشتن اتحادیه اروپا



همه پرسی برکسیت: نقطه عطفی در سیاست اروپا

کریس مارسدن

نتیجه همه پرسی امروز درباره تداوم عضویت بریتانیا در اتحادیه اروپا هر چه باشد، نشان دهنده نقطه عطفی در حیات بریتانیا و تمام قاره اروپا است.

نخست وزیر محافظه کار بریتانیا، دیوید کامرون، از این جهت خواهان برگزاری همه پرسی شد که از یک سو جناح ضد اتحادیه اروپا در حزب خود را آرام کند و از سوی دیگر مانع از آن شود که «حزب استقلال بریتانیا» جای پای بیش تری به بهای محافظه کاران پیدا کند. اما این محاسبه سیاسی نادرست و فاجعه بار او، محافظه کاران را تهدید به دو پاره شدن می کند، و در عوض با تسریع مرگ اتحادیه اروپا، به یک بحران اقتصادی جهانی بزرگ شتاب می بخشد.

از منظر اقتصادی، موضوع واقعی جدال کنونی این است که بهترین شکل تأمین منافع بورژوازی بریتانیا چیست؟ این که جزئی از یک بازار اروپایی واحد باقی بماند؟ یا این که به بیان مدافعین خروج بریتانیا، موقعیت خود را «بیرون از اروپا و در جهان» از نو تنظیم کند تا بهتر بتواند از فرصت های موجود در چین، هند و کشورهای مشترک المنافع بهره برداری کند؟

هر دو طرف جدال - کارزار «باقی ماندن» بریتانیا به رهبری کامرون و جرمی کوربین، رهبر حزب کارگر، و کارزار «خروج» به رهبری بوریس جانسون و نایجل فراز، رهبر حزب استقلال بریتانیا - نگرانی های واقعی خود را در لفافه دروغ گویی هایی نظیر دفاع از مشاغل و خدمات اجتماعی حیاتی و تضمین رفاه می پیچند.

در واقع اتحادیه اروپا - که کارزار «باقی ماندن» از آن دفاع می کند - ابزاری است برای تحمیل سیاست های ریاضتی وحشیانه ای که در یونان به شکل ظالمانه ای به نمایش درآمد. اما کارزار «خروج»، تنها به دنبال این است که سرمایه های کلان و شهر «سیتی لندن» را از شر کمترین باقی مانده های قوانین و مقررات حکومت حزب کارگر رها کند و همان استانداردهایی را پیاده کند که کارگران خاور دور به آن رو به رو هستند. هر کدام از این دو جناح که پیروز شود، تهاجم به طبقه کارگر از روز ۲۴ ژوئن با انتقام جویی از سر گرفته خواهد شد.

هرگز در گذشته چنین مداخلهٔ هماهنگی میان چهره‌های برجسته، از نیروهای مسلح تا سرویس‌های امنیتی MI5 و MI6 در حیات سیاسی کشور دیده نشده است. هر دو طرف تعهد خود را به ناتو و تهاجم کنونی اش به روسیه و چین اعلان کرده اند. اردوگاه «باقی ماندن» ادعا می‌کند که عضویت بریتانیا در اتحادیهٔ اروپا و خود اتحادیهٔ اروپا به طور کلی، ناتو را تقویت می‌کند؛ در حالی که اردوگاه «خروج» مدعی است که عضویت بریتانیا، این کشور را تابع برنامه‌هایی - به خصوص به سرکردگی آلمان - برای ایجاد یک ارتش اروپایی می‌کند که منجر به تضعیف ناتو و به پرواز درآمدن شبیح آلمان و هژمونی بلامنازع آن بر فراز قاره می‌شود.

این همه پرسى، برای پنهان کردن واقعیات سیاسی جنگ طبقاتی، جنگ تجاری و جنگ نظامی، و برای کاشتن بذره‌های تفرقه در درون طبقهٔ کارگر، به طور فزاینده‌ای بر تشدید ناسیونالیسم و خارجی‌هراسی متمرکز شده است.

تقصیر مشکلات اجتماعی فراوانی که از سیاست‌های ریاضتی وحشیانهٔ نخبگان حاکم و احزاب شان سرچشمه می‌گیرند، باز هم به گردن مهاجرین انداخته می‌شود. اردوگاه‌های «باقی ماندن» و «خروج» تنها در این مورد با هم اختلاف دارند که آیا تمهیدات ضد مهاجرت نیازمند بازگشت به «دژ اروپا» (با سیم‌های خاردار و قایق‌های گشت مسلح و کمپ‌های پناهندگی) هستند یا این که بریتانیا باید کنترل مرزهایش را «بازپس گیرد» و به حرکت آزاد نیروی کار اروپا به بریتانیا خاتمه دهد.

فضای مسمومی که ایجاد شده - تا جایی که از محتوای کارزار حزب استقلال بریتانیا بوی تبلیغات نازی‌ها به مشام می‌رسد - حیات سیاسی و اجتماعی را آلوده و نیروهای راست افراطی را تقویت می‌کند.

قتل جو کاکس، نمایندهٔ مجلس از حزب کارگر در روز پنج‌شنبه هفتهٔ پیش به دست یک فاشیست، برای کارگران و جوانان هشدار مهمی است نسبت به الزامات و تبعات این سقوط به ورطهٔ ارتجاع ناسیونالیسم. این قتل نشان دهندهٔ برههٔ جدیدی در مبارزهٔ طبقاتی بریتانیا است که اشکال به مراتب وحشیانه‌تری به خود خواهد گرفت.

قتل کاکس، نه اقدام یک فرد منزوی و آشفته، که یک ترور سیاسی بود. دهه‌ها قربانی کردن پی در پی مهاجرین، دامن زدن به ناسیونالیسم و فلج کردن طبقهٔ کارگر با حزب کارگر و بروکراسی اتحادیه‌های کارگری، زمینه‌های چنین قتلی را فراهم آورده و به ارتجاع سیاسی اجازه داده است که بدون هرگونه چالش جدی از


پایین، چنین ریشه بدواند. با این حال تمام کسانی که ادعا می کنند تبلیغات کثیف کمپین همه پرسى هیچ نقشی در روشن کردن جرقه های این انفجار خشونت مرگبار نداشته است، مشغول دروغ گویی هستند تا مسئولیت سیاسی خود را پنهان سازند.

گروه های چپ نما- چه آن هایی که در صف برنامه کارزار «باقی ماندن» در حمایت از اتحادیه اروپا هستند و چه آن هایی که به راست محافظه کار و حزب استقلال اجازه داده اند با پشتیبانی از اردوگاه ضد اتحادیه اروپا ژست «دوستان» کارگران را بگیرند- در این میان به طور اخص نقش جنایتکارانه ای داشته اند.

همین گفته بیش از همه در مورد سازماندهان کارزار چپ «خروج بریتانیا» مصداق دارد، از جمله «حزب کارگران سوسیالیست» و «حزب سوسیالیست». اصرار آن ها به این که اصول سیاسی را باید تابع امید به این کرد که همه پرسى موجب انشقاق در صفوف محافظه کاران و تسریع قدرت گیری حکومت حزب کارگر می شود، به روال همیشه برای مشروعیت بخشیدن به اتحاد سیاسی با ارتجاعی ترین بخش های بورژوازی است.

این امر به هیچ رو تصادفی نیست. وقتی جورج گالووی، از نمایندگان سابق حزب کارگر در مجلس، در پلاتفرمی با فراژ اعلام کرد «چپ، راست، چپ، راست، پیش به سوی پیروزی در ۲۳ ژوئن!»، صدای گرایشی سیاسی را بلند کرد که نه فقط در بریتانیا بلکه در سرتاسر جهان دارد پدیدار می شود: صف بندی دوباره چهره های ظاهراً چپ با گرایش های راست و راست افراطی بر مبنای ناسیونالیسم.

همین رویکرد در اوکراین شکل اتحاد با «سووبودا» و گروه های فاشیستی مشابه را در کودتای به اصطلاح «میدان یورو» با هدایت واشنگتن در سال ۲۰۱۴ به خود گرفت. در یونان، به صورت ائتلاف انتخاباتی بین سیریزا و «یونانی های مستقل» ظاهر شد. در بریتانیا، بخش هایی از گروه های چپ نما، همراه با برخی اتحادیه های کارگری زیر نفوذ استالینیست ها، تأکید می کنند که باید وظیفه به زیر کشیدن کامرون را به بوریس جانسون و فراژ و میلیون ها نفر از رأی دهندگان «آن ها»، واگذار کرد. هدف اعلام شده یا نشده آن ها این است که سیاست های حمایت گرایانه ملی، از جمله پایان دادن به حرکت آزاد نیروی کار اروپا، به دست یک حکومت حزب کارگر اجرا شود.



«حزب برابری سوسیالیستی» با دریای بزرگی از کشتی پهلوگرفته این نیروهای راست گرا جدا می شود. این نیروها سخنگوی یک لایه ثروتمند از طبقه متوسط هستند که برای محافظت از امتیازات و بقای خود از طریق سازش طبقاتی و بازگشت به «ملت» به عنوان سپری در برابر نیروهای جهانی سازی، تقلا می کنند.

«حزب برابری سوسیالیستی» خود را متکی بر مبارزه ای برای وحدت طبقه کارگر اروپا و جهان در برابر سرمایه داری سازمان یافته جهانی می داند و کوچک ترین حمایتی از هر یک از جناح های طبقه حاکم در این کارزار همه پرسی نمی کند. ما از «تحریم فعال» به عنوان وسیله ای برای حفظ استقلال سیاسی طبقه کارگر دفاع می کنیم.

همه پرسی «برکسیت»، محصول تعمیق تخصصاتی است که ولع قدرت های امپریالیستی رقیب برای سلطه بر بازارهای جهانی و منابع استراتژیک به وجود آورده است. این نزاعی است که تمامی تلاش ها برای وحدت اقتصادی و سیاسی قاره اروپا بر پایه سرمایه داری را به طور مرگباری تحلیل برده است. این منجر به بالکانیزه شدن اروپا و سقوط سریع به دامن شرایطی می شود که منجر به ظهور دو جنگ جهانی شد، مگر آن که طبقه کارگر مداخله کند.

بحران پیش روی بورژوازی، او را وامی دارد که حملات به مراتب وحشیانه تری را به مشاغل، دستمزدها و شرایط اجتماعی آغاز کند، به سوی اشکال استبدادی حاکمیت حرکت کند و درگیر جنگ هایی برای سلطه استعماری شود که میلیون ها تن از مردم در ضدیت با آن ایستاده اند. همان طور که با اعتراضات گسترده مردمی یونان، بلژیک و فرانسه اثبات می شود؛ همه این ها شرایط عینی ظهور یک مبارزه سیاسی و اجتماعی به وسعت یک قاره را در برابر سرمایه داری می آفریند.

وظیفه ای که در مقابل کارگران و جوانان قرار می گیرد، نه ساختن مرزهای جدید، که دریدن این مرزها، جایگزین کردن «اتحادیه اروپا»ی سرمایه داران با حاکمیت طبقه کارگر در ایالات متحده سوسیالیستی اروپا است. به همین خاطر، موضعی که «حزب برابری سوسیالیستی» گرفته، از اهمیت تاریخی برخوردار است و راه پیشروی را نه تنها به کارگران بریتانیا، بلکه به کارگران سرتاسر اروپا نشان می دهد.

علائم هشدارآمیز جنگ تجاری جهانی در آستانه همه پرسی «برکسیت»

اندره دیمن

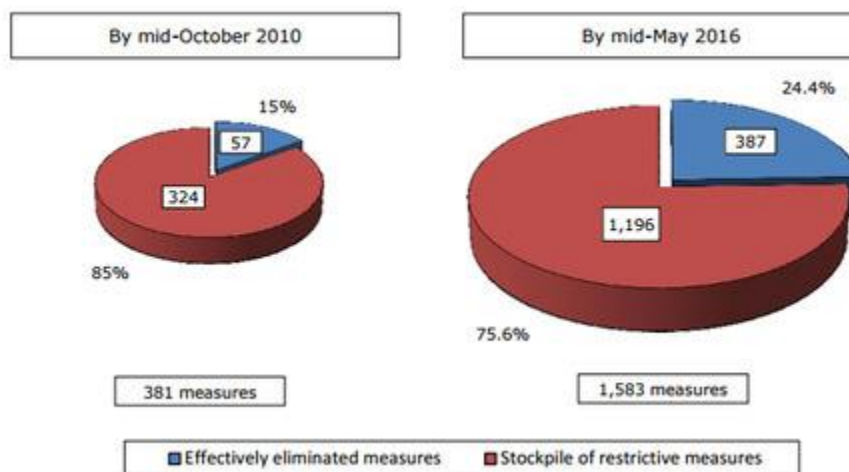
در آستانه همه پرسی روز پنج شنبه درباره عضویت بریتانیا در اتحادیه اروپا، به عنوان رویدادی که اقتصاد جهانی را به طور قابل توجهی تهدید به بی ثباتی می کند، «سازمان تجارت جهانی» هشدار داد که با رکود تجارت جهانی، بازگشت به سیاست های حمایت گرایی رو به صعود است.

تهدید بریتانیا به خروج از اتحادیه اروپا، تنها عریان ترین نمود رشد گرایش به ناسیونالیسم اقتصادی و اوتارکی (خودکفایی اقتصادی) است که خود در عروج سیاست مداران ناسیونالیست راست گرایی نظیر دونالد ترامپ در امریکا، نایجل فراژ در بریتانیا، مارین لوپن در فرانسه و همین طور بسیاری دیگر در سایر کشورها متجلی شده است.

«سازمان تجارت جهانی» روز سه شنبه در گزارشی اعلام کرد که در فاصله اکتبر ۲۰۱۵ و مه ۲۰۱۶، اعضای «گروه ۲۰»، متشکل از کشورهای صنعتی مهم دنیا، با سریع ترین آهنگی که این سازمان از ۲۰۰۹ تاکنون به ثبت رسانده است، اقدامات حمایت گرایانه جدیدی را به اجرا درآورده اند.

به گفته «سازمان تجارت جهانی»، اقتصادهای «گروه ۲۰» طی این دوره «۱۴۶ اقدام جدید محدودکننده تجارت را که به طور متوسط برابر است با تقریباً ۲۱ اقدام جدید در ماه» به کار بستند که «درمقایسه با گزارش سابق مبنی بر اتخاذ ۱۷ اقدام در ماه، افزایش قابل توجهی نشان می دهد».

Chart 3.5 Stockpile of trade-restrictive measures



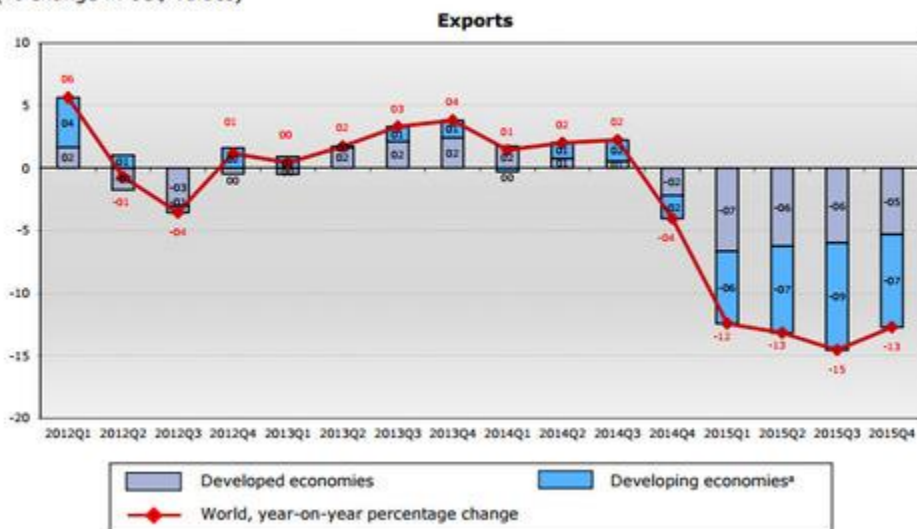
در نتیجه تعداد کل اقدامات محدودکننده تجارت که در اقتصادهای «گروه ۲۰» در حال اجرا هستند، طی دوره مورد بررسی به میزان ۱۰ درصد رشد کرد. تعداد کل محدودیت های اعمال شده بر تجارت که هم اکنون در این اقتصادها در حال اجرا هستند، به یک هزار و ۱۹۶ مورد می رسد که نسبت به ۳۲۴ مورد در اواسط اکتبر ۲۰۱۰ افزایش یافته است. تنها ۲۰ درصد از موانع تجاری که از سال ۲۰۰۸ ایجاد شده اند، پس از اجرا و تکمیل حذف شده اند.

این گزارش نشان دهنده یک ناپیوستگی در رشد جهانی و تجارت طی دوره پیش و پس از بحران مالی است. در دوره پسابحران ۲۰۰۸، رشد تجارت به طور متوسط تنها بیش از نیمی از سطح خود تا پیش از سال ۲۰۰۸ بود. «سازمان تجارت جهانی» اشاره کرد: «آهنگ آهسته رشد تجارت در قیاس با رشد تولید ناخالص داخلی طی چهار سال گذشته، مغایر با دوره ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۸ است؛ دوره ای که طی آن تجارت کالاها به طور متوسط ۲٫۱ برابر سریع تر از تولید ناخالص داخلی جهانی رشد داشت».

تجارت جهانی به دنبال افت بهای کالاها و نوسان صادرات، در سال ۲۰۱۵ دستخوش سقوط شد. گزارش مذکور توضیح می دهد که «ارزش دلاری تجارت جهانی در سال ۲۰۱۵ به سرعت افت کرد و رشد سال به سال آن تا سه ماهه چهارم در حول و حوش ۱۳ درصد باقی ماند».

Chart 2.3 Contributions to year-on-year growth in world merchandise exports and imports, 2012Q1 - 2015Q4

(% change in US\$ values)



به احتمال زیاد به دنبال آن چه که بنا به هشدار شمار رو به رشدی از اقتصاددانان می تواند دوره ای از رکود اقتصادی اساساً نامحدود باشد، گرایش به ناسیونالیسم اقتصادی شدت خواهد گرفت.

اوایل امسال، «موریس اوبستفلد»، اقتصاددان ارشد «صندوق بین المللی پول»، هشدار داد که اقتصاد «بیش از پیش مایوس کننده» جهانی، با خطر «آهستگی همزمان» در میانه رشد تهدید یک بحران مالی دیگر و افزایش سیاست های حمایت گرا رو به رو است: «در سراسر اروپا، آن توافق سیاسی که زمانی پروژه اروپا را به جلو سوق می داد، اکنون دارد از هم می پاشد» و این همراه است با «موج خیزان ناسیونالیسم درون نگر».

اوبستفلد گفت «این یک احتمال واقعی است که بریتانیا از اتحادیه اروپا خارج شود و به طیف وسیعی از روابط تجاری و سرمایه گذاری آسیب بزند» و افزود «در سایر کشورهای پیشرفته، مانند اروپا و ایالات متحده آمریکا، واکنش شدید به ادغام اقتصادی فرامرزی، خطر توقف یا حتی معکوس شدن روند تجارت هردم آزادتر در دوره پسا جنگ را دارد».

«جانن یلن»، سرپرست «بانک مرکزی آمریکا» طی اظهاراتی در مجلس سنا مجدداً همان نگرانی هایی را که نخستین بار اوایل همین ماه ابراز کرده بود، تکرار کرد، و آن این است که گرایش های کنونی به سوی رکود اقتصادی می تواند به طور نامحدود ادامه پیدا کند: «ما نمی توانیم این گمانه زنی برخی اقتصاددانان برجسته را کنار بگذاریم که رشد آهسته بهره وری طی سال های اخیر، در آینده ادامه خواهد یافت».



او هم‌چنین نسبت به عواقب تصمیم بریتانیا به خروج از اتحادیهٔ اروپا هشدار داد و گفت که چنین پیامدی، می‌تواند باعث فروش سراسیمهٔ سهام در بازارهای مالی شود و حتی احتمال رکود در امریکا را پیش بکشد.

اکثر اقدامات ضد تجاری جدید، شکل اقدامات «ضد دامپینگ» را به خود گرفتند. کشورهایی که اقدامات ضد تجاری را اجرا می‌کنند، سایر کشورها را به خاطر فروش عامدانهٔ محصولات به بهایی پایین‌تر از قیمت‌های بازار مقصر دانستند. تقریباً ۴۰ درصد این اقدامات، فلزات و به خصوص فولاد را هدف گرفته بودند.

ماه گذشته «وزارت بازرگانی امریکا» پس از رسیدن به این نتیجه که شرکت‌های فولاد چین مشغول «دامپینگ» محصولات خود در بازارهای امریکا هستند، اعلام کرد که تعرفهٔ واردات فولاد از چین را تا مرز ۵۰۰ درصد افزایش خواهد داد.

اضافه ظرفیت جهانی در صنعت فولاد، منجر به اخراج‌های دسته جمعی انبوهی در سطح جهانی و عملاً تعلیق تولید در بریتانیا به دنبال تعطیلی عملیات شرکت فولاد «تاتا» در این کشور شده است. اوایل امسال چین از اخراج جمعی ۵۰۰ هزار نفر در صنعت فولاد و ۱,۳ میلیون نفر در صنعت زغال سنگ خبر داد.

همین ماه امریکا درخواست کمپانی «یواس استیل»، بزرگ‌ترین تولیدکنندهٔ فولاد کشور را برای اعمال ممنوعیت بر واردات فولاد از رقبای چینی پذیرفت و این بار برای این منظور ادعای تلاش شرکت‌های چینی برای هک و سرقت اسرار تجاری را بهانهٔ خود قرار داد.

درخواست «یواس استیل» این احتمال واقعی را ایجاد می‌کند که رئیس‌جمهور بعدی امریکا بتواند کلیهٔ واردات فولاد از چین را ممنوع کند، حرکتی که می‌تواند پیامدهای اقتصادی و ژئوپلیتیک عظیمی داشته باشد. «سیمون ایونت»، استاد تجارت بین‌المللی در دانشگاه «سنت گالن» سوئیس، به «فایننشال تایمز» گفت «این می‌تواند آغاز به صدا درآمدن زنگ خطر باشد... این واقعاً یک گزینهٔ هسته‌ای است».

به اعتقاد اکثر اقتصاددانان، سقوط تجارت جهانی و صعود حمایت‌گرایی یکی از مهم‌ترین عوامل زایش بحران بزرگ دههٔ ۱۹۳۰ بوده‌اند. به عنوان مثال گمان می‌رود که «لایحهٔ تعرفهٔ اسموت-هاولی» در سال ۱۹۳۰ در کاهش صادرات و واردات امریکا به میزان بیش از نصف، سهم داشته است.



به دنبال بحران مالی ۲۰۰۸، اعضای «گروه ۲۰» متعهد شدند که به زعم خود اشتباهات دهه ۱۹۳۰ را تکرار نکنند و با تصویب سیاست های جنگ تجاری، به رکود رشد پاسخ ندهند. اما در میانه رکود اقتصادی عمیق کنونی و اضافه ظرفیت جهانی، همراه با رشد اعتراضات سیاسی و مبارزات اجتماعی طبقه کارگر - یعنی همان گرایش های غالب دهه ۱۹۳۰ - تمام اقتصادهای سرمایه داری جهانی بیش از پیش در حال چرخش به سوی ترویج میلیتاریسم، ناسیونالیسم هار و پوپولیسم اقتصادی راست گرایانه هستند.

در دهه ۱۹۳۰، صعود حمایت گرایی اقتصادی، تحت شرایط بحران لاینحل اقتصادی، مدخلی برای ورود به جنگ جهانی دوم شد. امروز همان شرایط به طور فزاینده ای بر سرتاسر جهان غالب هستند. نهادهای بین المللی که در دوره پسا جنگ با هدف باثبات سازی گرایش های انحلال ملی ایجاد شدند - از جمله اتحادیه اروپا - در حال از هم پاشیدن هستند. این روند، فارغ از نتیجه همه پرسی این هفته، طی سال های پیش رو تنها افزایش خواهد یافت، چرا که گرایش های مسلط بر دوره پسا بحران ۲۰۰۸ - یعنی رکود اقتصادی، طفیلی گری مالی و رشد ناسیونالیسم اقتصادی - تشدید می شوند.

نهایتاً درست مانند سال های دهه ۱۹۳۰، این گرایش ها که ریشه در تضادهای درونی نظام دولت - ملت سرمایه داری دارند، فاقد هرگونه راه حل مسالمت آمیزی هستند و علت اصلی تحریکات نظامی پیاپی امریکا علیه چین و روسیه و همین طور رشد بدخیم میلیتاریسم در کشورهایی هستند که نقش برجسته ای در جنگ جهانی دوم داشتند: آلمان و ژاپن.

۲۲ ژوئیه ۲۰۱۶

رفراندوم اتحادیه اروپا و قتل جو کاکس

جولی هایلند

قتل «جو کاکس»، عضو حزب کارگر و نماینده حوزه انتخاباتی «باتلی و اسپن» (یورکشیر غربی) در مجلس عوام بریتانیا، میلیون ها تن از مردم بریتانیا و سراسر جهان را در بهت و اندوه فرو برده است. قتل فجیح مادر ۴۱ ساله دو فرزند در بیرون از محل برگزاری جلسه اش، نخستین قتل یک نماینده مجلس بریتانیا در بیش از یک ربع قرن گذشته به شمار می آید. کاکس با ضربات متعدد یک چاقوی شکاری و اصابت سه گلوله جان باخت.

باید بین ابراز انزجار مردم نسبت به این اقدام وحشتناک و ریاکاری دستگاه سیاسی و رسانه ها تمایز قائل شد. بیانیه های هماهنگ شده این دسته دوم در اعلام بیزاری از این حادثه، با هدف پنهان سازی همدستی خودشان در ایجاد چنان فضای سیاسی مسمومی است که این تراژدی از درونش پدید آمد.

فرد مهاجم، تامی مایر ۵۲ ساله بوده است. این ضارب که فردی «گوشه گیر» و آرام توصیف شده، سابقاً یک بیماری روانی بوده، اما مشکلات روانی او به روشنی با دیدگاه های راست افراطی و شوونیستی ارتباط داشته است.

شاهدان عینی می گویند که مایر در هنگام حمله چندین بار جمله «اول بریتانیا» را فریاد زده بود، شعاری که نشان دهنده دفاع از کارزار حامی «خروج بریتانیا» در رأی گیری همین هفته درباره عضویت این کشور در اتحادیه اروپا است. کاکس تنها یک حامی برجسته کارزار «باقی ماندن بریتانیا» در رفراندوم ۲۳ ژوئن نبود. او به عنوان یکی از اعضای نهاد «آکسفام»، علناً در دفاع از پذیرش پناهندگان سوری در بریتانیا فعالیت می کرد. ماه ژانویه او در حساب توئیتر خود به محکومیت تظاهراتی پرداخت که سازمان نئوفاشیستی و ضد مهاجر «اول بریتانیا» در حمایت از رأی به خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا در نزدیکی محل جلسه وی برگزار کرده بود.

دیروز پلیس در منزل مایر شماری از نوشته های مربوط به گرایش های راست افراطی را به همراه لباس و ضمائم و تعلیقات نازی ها کشف کرد. برخی منابع نزدیک به تحقیقات اعلام کردند که به اعتقاد آنان ضارب عامدانه در کمین کاکس نشسته بود تا به او حمله کند.

مایر از یک گروه نئونازی مستقر در امریکا به نام «اتحاد ملی»- که ویلیام پیرس، نویسنده کتاب نژادپرستانه بدنام «خاطرات ترنر» بنیان گذار آن است- کتاب هایی خریداری کرده بوده است؛ از جمله راهنمای ساخت مواد منفجره و سلاح در خانه و نسخه ای از «نبرد من» که کتاب راهنمای اعضای حزب نازی هیتلر بود. او همچنین آبنونه یک نشریه برتری طلب سفیدپوست به نام «میهن پرست آفریقای جنوبی» شده بود.

قتل کاکس در میانه موجی از کثافات ناسیونالیستی و خارجی ستیزی رخ داد که به خصوص کارزار «خروج بریتانیا» در دوره تدارکات برگزاری رفراندوم کشت کرده بود. درست ساعاتی پیش از قتل کاکس، «نایجل فراژ»، رهبر حزب راست افراطی و مهاجرستیز «استقلال بریتانیا» و سخنگوی کارزار خروج بریتانیا، از جدیدترین پوستر به نفع رأی به خروج بریتانیا پرده برداری کرد. پوستری که در آن صفی طولانی از پناهندگان و شعار «نقطه تلاشی؛ اتحادیه اروپا همه ما را عاجز کرده» نقش بسته بود.

کارزار رسمی باقی ماندن بریتانیا- به رهبری دیوید کامرون، نخست وزیر محافظه کار بریتانیا و همین طور جرمی کوربین، رهبر حزب کارگر- طی روزهای اخیر تلاش کرده است تا در مواجهه با نظرسنجی هایی که از اکثریت آرا به نفع خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا حکایت دارند، با بالا بردن درجه عوام فریبی های خود بر ضد مهاجران ابتکار عمل را دوباره به دست بگیرد. اعضای برجسته حزب کارگر نظیر الن جانسون، اد بالز و تام واتسون با پافشاری بر این که «دژ اروپا» بهترین وسیله توقف مهاجرت است، درخواست اعمال محدودیت بر حق جابجایی آزادانه را مطرح کرده اند.

ریاکارانه تر از همه این ها، پاسخی است که دستگاه سیاسی و رسانه ها به قتل کاکس داده اند. قرار است که تا روز دوشنبه، یعنی زمان برگزاری مراسم ادای احترام به جو کاکس، کارزارها و بحث عمومی درباره رفراندوم را متوقف کنند. روز جمعه کوربین به همراه کامرون در محل جلسات کاکس در کتابخانه برستال ظاهر شدند، و به اتفاق هم در باب «تسامح» و «دمکراسی» داد سخن دادند.

محافظه کاران و لیبرال دمکرات ها توافق کردند که به نشانه وحدت و ظاهراً آرام کردن تنش ها بر سر رفراندوم، فعلاً از رقابت برای انتخاب جایگزین کرسی سابق کاکس صرف نظر کنند.

پاسخ هماهنگ شده رسمی به قتل کاکس، بیش از هر چیز با هدف مخدوش کردن رابطه میان این جنایت و نیروهای راست افراطی غالب در کارزار خروج بریتانیا است که بخش وسیعی از حزب محافظه کار و مطبوعات موردادک را شامل می شود. این رفراندوم خود ماحصل مانور کامرون است تا از یک سو مانع ریزش حمایت ها

از حزب او به نفع فراژ شود و از سوی دیگر با بهره برداری از خارجی ستیزی و مهاجرت‌ستیزی حزب استقلال بریتانیا، سیاست رسمی را بیش از پیش به راست هل دهد.

حمایت کارزار باقی ماندن بریتانیا از تداوم عضویت این کشور در اتحادیه اروپا خود مبتنی بر پیمان کثیفی است که بین کامرون با رهبران اروپا برای محدود کردن حقوق مهاجرین اتحادیه اروپا در بریتانیا بسته شده است. نتیجه رأی فراندوم هر چه باشد، خالص پیامد آن تقویت راست ترین جناح های درون نخبگان حاکم برای تشدید حملات به شرایط اجتماعی و حقوق دمکراتیک کارگران و جوانان و بالا بردن تحرکات جنگی، به خصوص علیه چین و روسیه است.

طبقه کارگر با مسائل طبقاتی بنیادینی رو به رو است. رشد نیروهای راست افراطی، شووینیست و نژادپرست، با تشویق احزاب حکومتی «چپ» و راست، یک پدیده صرفاً بریتانیایی نیست. در سرتاسر اروپا و جهان، نخبگان حاکم در واکنش به تعمیق بحران اقتصادی و تنش های ژئوپلیتیکی که مسیر را به سوی یک جنگ جهانی جدید هموار می کند، مشغول تغذیه نیروهای ناسیونالیستی و فاشیستی هستند.

بورژوازی، از «حزب آزادی» اتریش و «جبهه ملی» فرانسه و حزب «آلترناتیو برای آلمان» گرفته تا نامزدی «دونالد ترامپ» در ایالات متحده آمریکا و رژیم استبدادی «رودریگو دوترته» در فیلیپین، با چرخش به سوی شگردهای دولت پلیسی و منحرف کردن نارضایتی های عمومی به سوی مجاری ارتجاعی، در حال پاسخ به رشد روحیات ضد سرمایه داری و مقاومت طبقه کارگر است.

قتل جو کاکس بر اهمیت حیاتی کارزار «حزب برابری سوسیالیستی» بریتانیا برای تحریم فعال فراندوم اتحادیه اروپا صحنه می گذارد. این تنها بدیل مترقی و حقیقی در برابر سیاست های ناسیونالیستی ارتجاعی هر دو کارزار رسمی است و یک استراتژی مستقل برای طبقه کارگر- یعنی اکثریت مردم بریتانیا و اروپا- در برابر دیکتاتور ریاضت و جنگ بانکداران، یعنی اتحادیه اروپا.

چرا که تمامی اشکال ناسیونالیسم، شووینیسم و نژادپرستی را رد می کند و مبارزه برای اتحاد کارگران تمامی کشورها را در دفاع از منافع مشترک آن ها بر تنها بنیان قابل اتکا پیش می برد: مبارزه انقلابی برای سوسیالیسم. این استراتژی در چشم انداز ایالات متحده سوسیالیستی اروپا خلاصه می شود.

اول ماه مه ۲۰۱۶: بحران اتحادیه اروپا و حرکت به سوی جنگ

پیتر شوآرتس

اتحادیه اروپا در بحران عمیق و وضعیت ازهم پاشیدگی سریع قرار دارد.

پس از جنگ جهانی دوم که از اروپا تنها ویرانه ای برجای گذاشت، اسلاف اتحادیه اروپا تصمیم داشتند از تنازعات میان قدرت های بزرگ اروپایی، جلوگیری و درجه ای از ثبات سیاسی را ایجاد کنند. اکنون همین نهادها، به نیروی محرک تشدید تنازعات ملی و ظهور مبارزه طبقاتی حاد تبدیل شده اند.

سال ۱۹۲۶ تروتسکی توضیح داد که وحدت اروپا «از توان بورژوازی اروپا که با تضادهایش پوسیده، خارج است». تروتسکی تأکید کرد که اروپا «تنها با پیروزی پرولتاریای اروپا می تواند متحد شود». این گفته امروز باری دیگر اثبات می شود.

اتحادیه اروپا از زمانی که در سال ۱۹۹۲ بنیان گذاشته شد، خود عامل یورش بی امان به حقوق اجتماعی و دمکراتیک طبقه کارگر بوده است.

اتحادیه اروپا به اروپای شرقی بسط یافته، یعنی به جایی که بانک ها و شرکت های بزرگ اروپایی تمام ثمرات بازگشت سرمایه داری را درو کرده اند، از نیروی کار ارزان منتفع شده اند و هر آن چه را که از دستاوردهای اجتماعی گذشته باقی مانده بود درهم شکسته اند.

پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸، اتحادیه اروپا به حملات خود به طبقه کارگر شدت بخشیده و دامنه این حملات را به سراسر اروپا گسترانیده است. نقطه اوج این فرایند، در نسخه های ریاضتی دیکته شده وحشیانه در یونان است که کل کشور را به تباهی و ویرانی کشانده است.

در نتیجه، ۲۳ میلیون کارگر اروپایی بیکار هستند و میلیون ها تن دیگر در تقلا برای مشاغل غیرمعمول و کم دستمزد. در بسیاری کشورها - پرتغال، اسپانیا، ایتالیا و یونان - بیکاری جوانان از مرز ۵۰ درصد گذشته است. فقر به سرعت در میان کارگران بیکار، جوان و کم دستمزد و همین طور مستمری بگیران رو به رشد است.

حمله به طبقه کارگر، زشت ترین شکل خود را در رفتار با پناهندگانی می باید که از جنگ ها به تحریک امپریالیسم امریکا و اروپا در خاورمیانه و آفریقا می گریزند. هزاران نفر را عامدانه رها می کنند تا در دریای

مدیرانه و اژه غرق شوند، مرزهای اروپا بسته شده اند، پناهجویان در کمپ های پناهندگی زندانی و به شکل وحشیانه ای اخراج می شوند.

در قطب دیگر جامعه، یک اقلیت نخبه را می بینیم که سطوح نفرت انگیزی از ثروت را انباشته است. شرکت «فولکس واگن»، از علائم بیماری این فرایند است و آن چه را که در کلیت جامعه رخ می دهد نشان می دهد.

در نتیجه دستکاری این شرکت در نتایج معاینات فنی و آلاینده‌گی، هزاران کارگر پیمانی اخراج شده و هزاران نفر دیگر با خطر از دست دادن شغل رو به رو هستند. با این حال اعضای هیئت مدیره شرکت مسئول این دستکاری هستند، هم‌چنان پول های هنگفتی به جیب می زنند. ۹ مدیر با بالاترین عایدی، درآمد خود را از ۵۴ میلیون پوند در سال ۲۰۱۴ به ۶۳ میلیون پوند در سال ۲۰۱۵ افزایش داده اند. این در حالی است که چنین ارقامی شامل حق مزایای بازنشستگی به ارزش ۱۳۱ میلیون پوند نمی شود.

وضعیت اجتماعی سراسر اروپا، با ویژگی رشد نابرابری، تنش های اجتماعی عظیم و ظهور تنازعات طبقاتی سخت تر شناخته می شود.

نخبگان حاکم به همان صورت به بحران اقتصادی و اجتماعی عمیق سرمایه داری اروپا واکنش نشان می دهند که در دهه ۱۹۳۰ نشان دادند: توسل به میلیتاریسم و جنگ، افزایش قدرت سرکوب دولتی، تهییج خارجی ستیری و مهاجرت ستیزی و نژادپرستی و تقویت احزاب راست افراطی و فاشیستی.

بازگشت میلیتاریسم، خصلت غالب در اروپا است. سال ۲۰۰۳، برخی قدرت های اروپایی نظیر آلمان و فرانسه هنوز از اعلام حمایت کامل از جنگ امریکا در عراق اکراه داشتند؛ اما اکنون همگی در خط مقدم جنگ های امپریالیستی در افریقا و خاورمیانه هستند.

آلمان نقشی برجسته در تشدید مصاف نظامی با روسیه ایفا می کند که خطر تبدیل اروپا به یک میدان نبرد هسته ای را به دنبال دارد. سربازان آلمان به طور دائمی به بالتیک و سایر مناطق اروپای شرقی اعزام خواهند شد، یعنی به جایی که امپریالیسم آلمانی کم‌تر از ۸۰ سال پیش برخی از بدترین جنایات خود مرتکب شده بود.

خطر جنگ، تنها به مخالفین بیرون اروپا محدود نمی شود. رشد تنازعات اقتصادی و مالی، احیای مرزها و تشدید تنش های ملی، شبح جنگ دیگری را میان خود قدرت های اصلی اروپایی به پرواز در می آورد.

صعود احزاب راست افراطی و فاشیستی - نظیر «جبهه ملی» فرانسه، «آلترناتیو برای آلمان»، «حزب استقلال بریتانیا»، «حزب عدالت و قانون» لهستان و «حزب آزادی» اتریش - یک هشدار فوری است. تمامی مخاطراتی که اروپا را دو بار در نیمه نخست قرن بیستم به میدان جنگ تبدیل کردند، در حال بازگشت هستند.

نخبگان حاکم هستند که از بالا این احزاب راست افراطی را تغذیه و با اجرای سیاست های خارجی ستیزی و ناسیونالیستی خود، جاده را برای این احزاب صاف می کنند.

در شرایطی که همه احزاب حکومتی - از جمله طیف چپ نمای آن ها نظیر «سیریزا» در یونان و «دی لینکه» در آلمان - به هم نزدیک تر می شوند و از حمله به طبقه کارگر حمایت می کنند، عوام فریبان دست راستی قادرند که از خشم و استیصال طبقه متوسط و بخش هایی از طبقه کارگر بهره برداری کنند.

تمامی احزاب حکومتی - که به طور اخص در مورد احزاب چپ نما صدق می کند - از جنبش انقلابی طبقه کارگر به مراتب بیش از راست افراطی هراس دارند. آن ها ترجیح می دهند که درست مانند بورژوازی آلمان در سال ۱۹۳۳ قدرت را به دست یک دیکتاتور فاشیست بدهند تا این که متحمل ریسک یک انقلاب اجتماعی بشوند.

اگر سرنوشت اروپا به دستان چنین احزابی سپرده شود و اگر طبقه حاکم مداخله سیاسی مستقل خود را انجام ندهد، عروج ناسیونالیسم و نژادپرستی و جنگ اجتناب ناپذیر خواهد بود.

اعتراضات مردمی گسترده ای که در برابر جنگ، سرکوب و خارجی ستیزی وجود دارد که خود را به اشکال مختلف نشان می دهد: از موج همبستگی با پناهندگان تا اعتراضات توده ای علیه سیاست های ریاضتی در یونان و اسپانیا و تا همین اواخر فرانسه. اما این اعتراضات نه صدایی دارند و نه چشم اندازی. چنین اعتراضاتی بارها بار به یک بن بست سیاسی هدایت شده اند.

سال ۲۰۰۲، در جریان انتخابات ریاست جمهوری فرانسه، قریب به ۳ میلیون رأی دهنده در تقابل با سیاست های راست حزب سوسیالیست و کمونیست فرانسه، از نامزدهایی حمایت کردند که به کذب خود را تروتسکیست می خواندند. اما این گروه های چپ نما در عوض چه کردند؟ آن ها خواهان رأی به نامزد گولیست در دور دوم انتخابات شدند و در بلند مدت از بازگشت حزب سوسیالیست به قدرت حمایت کردند. نتیجه این ها می شود رشد «جبهه ملی».

در یونان، «ائتلاف چپ رادیکال» (سیریزا) سال گذشته با سوار شدن بر موجی از اعتراضات مردمی علیه ریاضت اقتصادی به قدرت رسید. تنها چند هفته زمان برد که حکومت الکسیس سیپراس، هر آن چه را که در جریان انتخابات وعده داده بود لگدمال کند و دست به چنان حملات اجتماعی بزند که به مراتب فراتر از حملات حکومت های سابق سوسیال دمکرات و محافظه کار می رود.

هدف از این تجمع اول ماه مه، این است که به اعتراضات علیه جنگ، دیکتاتوری و حملات اجتماعی به طبقه کارگر، صدا و چشم اندازی ببخشیم.

مبارزه علیه جنگ و مبارزه علیه سرمایه داری، جدایی ناپذیرند. ما برای وحدت تمامی بخش های طبقه کارگر در مبارزه مشترک علیه سرمایه داری مبارزه می کنیم. پاسخ ما به تجزیه اتحادیه اروپا، «ایالات متحده سوسیالیستی اروپا» است.

ما برای پی ریختن بخش های کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم در سراسر اروپا، به عنوان رهبری انقلابی جدید طبقه کارگر، تلاش می کنیم و از شما دعوت می کنیم که به این مبارزه بپیوندید.

ترک برداشتن اتحادیه اروپا

پیتر شوآرتس

۷۰ سال از زمانی می‌گذرد که بخش اعظم اروپا به ویرانه بدل شد. رؤیای تبدیل به قدرت برتر، ناسیونالیسم و فاشیسم، این قاره را به کانون دو جنگ جهانی مبدل کرد؛ جنگ‌هایی که روی هم رفته نزدیک به ۱۰۰ میلیون قربانی گرفتند. اکنون، همین گرایش‌ها باری دیگر رو به گسترش هستند.

در همه جای اروپا، نخبگان حاکم به سرعت به سوی راست در حرکت‌اند. به هزینه‌های نظامی رونق می‌دهند، در جنگ‌های امپریالیستی خاورمیانه و آفریقا شرکت می‌جویند، مرزها را می‌بندند و به احساسات ضدّ خارجی علیه پناهندگان دامن می‌زنند. و برای سرکوبی تنش‌های اجتماعی رو به رشد، مشغول پیشبرد شکل‌های استبدادی حاکمیت و برقراری یک دولت پلیسی هستند.

پس از حملات تروریستی پاریس، حکومت «حزب سوسیالیست» فرانسه به مدت سه ماه وضعیت فوق‌العاده اعلام کرد، هزاران سرباز را در خیابان‌ها مستقر نموده و تنها ناو هواپیمابر ارتش را برای بمباران سوریه به خلیج فارس اعزام کرده است. «جبهه ملی» راست‌گرا، که در نخستین دور انتخابات محلی اخیر به قوی‌ترین حزب بدل شد، در این سیاست ذی‌نفع بوده است.

در مجارستان و لهستان، حکومت‌ها علناً رژیم‌های استبدادی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ را تحسین می‌کنند. در آلمان نیز سیاستمداران و آکادمیسین‌های برجسته خواهان آن هستند که کشور دوباره نقش یک «هژمون» و «ناظم» در اروپا را بر عهده بگیرد و در رؤیای تبدیل به یک قدرت اصلی در جهان هستند، به طوری که گویی جنایات رژیم نازی هرگز اتفاق نیفتاده است. سیاست‌های ریاضتی که برلین به اعضای ضعیف اقتصادی اتحادیه اروپا تحمیل کرده، تنش‌های اجتماعی و سیاسی سرتاسر اروپا را وخیم‌تر کرده است.

حتی «متیو رنزی»، نخست‌وزیر ایتالیا، که به نوعی پیرو خطّ سیاسی صدر اعظم آلمان است، همین هفته در «فایننشال تایمز»، «آنگلا مرکل» را به خاطر اعمال سیاست‌هایی اقتصادی نقد کرد که به شعله‌های آتش پوپولیسم دامن می‌زنند و به حکومت‌های روی کار آمده در سرتاسر قاره آسیب می‌رسانند؛ سیاست‌هایی که

دو برابر به نفع آلمان و به ضرر ایتالیا هستند. رنزی شکایت کرد که حکومت های ورشو، آتن، لیسبون و مادرید، به خاطر دنباله روی از سیاست انضباط مالی، بدون رشد واقعی، ورشکست شده اند.

نظرات متعددی که اخیراً در رسانه ها به گوش می رسند، همگی بر تلاشی بالقوه اتحادیه اروپا تحت فشار تضادها و تنش های رو به رشد، متمرکز می شوند.

«پال تایلر»، خبرنگار «رویترز»، در مطلبی زیر عنوان «سال جهنمی اروپا، نشان از خبرهای بدتری دارد» می نویسد: «بحران های ۲۰۱۵ اروپا را تهدید به فروپاشی کرده و آن را درهم شکسته، کبود، مایوس و ریخته و پاشیده با موانع جدید تنها گذاشته است».

«مارتین شولتس»، رئیس پارلمان اروپا در «دی ولت» هشدار داد که هیچ کس نمی تواند بگوید «آیا با این روال اتحادیه اروپا تا یک دهه آتی می تواند وجود داشته باشد یا خیر». به گفته او آلترناتیو موجود عبارت است از «یک اروپای ناسیونالیست، یک اروپای مرزها و دیوارها. چنین چیزی فاجعه بار خواهد بود، چرا که چنین اروپایی در گذشته قاره ما را بارها به سوی فاجعه هدایت کرده است».

یکی از سرمقاله های مندرج در «سوددویچه سایتونگ»، حتی در صورت تجزیه اتحادیه اروپا نیز خواهان یک «طرح ب» هست. این روزنامه می نویسد که خطر اصلی، کم تر از سوی یونان و بحران پناهندگی یا خروج بریتانیا و بیش تر از طرف «نئو-ناسیونالیسم» است.

در همان حال که نسبت به تجزیه اتحادیه اروپا و پیامدهای های احتمالی آن هشدار داده می شود، اما به این پرسش پاسخ نمی دهند که چرا ناسیونالیسم و میلیتاریسم دوباره در اروپا شعله ور شده اند. آن ها حتی این پرسش را هم مطرح نمی کنند.

برخلاف ادعاهای تبلیغات رسمی، اتحادیه اروپا هرگز بر تصادماتی که اروپا را به مرکز دو جنگ جهانی بدل کرد، فائق نیامده است. اتحادیه اروپا، مردمان اروپا را متحد نمی کند، بلکه همواره سلاح قدرتمندترین منافع اقتصادی و مالی در برابر طبقه کارگر در داخل و رقبای بین المللی در خارج بوده است. اتحادیه اروپا سرچشمه ناسیونالیسم، نابرابری، دیکتاتوری و جنگ است.

اتحادیه اروپا، گواهی روشن از این واقعیت است که نمی توان قاره اروپا را بر بنیان سرمایه داری متحد کرد. دفاع از مالکیت خصوصی سرمایه داری و جریان آزاد سرمایه و سود، به عنوان کانون معاهدات اتحادیه اروپا، ناگزیر این پیامد را دربر دارد که قوی ترین ابرشرکت های اتحادیه اروپا، حرف آخر را می زنند و نیرومندترین دولت ها، اراده خود را به ضعیف ترها تحمیل می کنند. اتحادیه اروپا به جای فرونشاندن تضادهای ملی و اجتماعی، آن ها را حادثتر می کند.

یک دهه پیش، گسترش اتحادیه اروپا به اروپای شرقی، هرگز دمکراسی و رفاه را به ارمنان نیاورد. اعضای جدید به عنوان منبع کار ارزان به ابرشرکت های اصلی اروپایی خدمت کرده اند. برنامه های رفاهی آن ها رو به ویرانی است، دستمزدها پایین نگاه داشته می شوند، بیکاری بالا است، در حالی که یک اقلیت نخبه فاسد از رفاه برخوردار است.

اتحادیه اروپا و به خصوص آلمان، از بحران مالی سال ۲۰۰۸ برای دیکته کردن کاهش بی سابقه هزینه های اجتماعی به اسم «تثبیت مالی» بهره بردند. در یونان، که به یک الگو تبدیل شد، متوسط استانداردهای زندگی طی چند سال ۴۰ درصد سقوط کرد.

اتحادیه اروپا و اعضای آن در مواجهه با رشد تنش های اجتماعی، با میلیتاریسم و افزایش سرکوب پاسخ داده اند. خطر واقعی یا فرضی حملات تروریستی، به عنوان بهانه ای برای تمهیدات فراتر ضد دمکراتیک استفاده شده است.

با بحران پناهندگی، پیامدهای جنگ امپریالیستی در خاورمیانه و شمال آفریقا به اروپا بازگشته اند. موضوع پناهندگی، بیش از پیش اروپا را قطبی کرده است. بخش های وسیعی از جمعیت با همبستگی واکنش نشان می دهند، در حالی که محافظ حاکم با ساختن حصارهای مرزی و مبارزه با هم، کارزاری تند علیه پناهجویان به راه انداخته اند.

مخاطرات ناشی از تجزیه اتحادیه اروپا، واقعی است. جنگ ها و دیکتاتوری های جدید، حتی در داخل اروپا، از دوردست ها نمایان می شود. این خطر نه با دفاع از اتحادیه اروپا، بلکه تنها با مبارزه بی امان علیه اتحادیه اروپا و نظام سرمایه داری، قابل جلوگیری است.

تنها راه اتحاد اروپا به نفع مردم آن، استفاده از ذخایر وسیع آن به به نفع همه و جلوگیری از جنگ های بیش تر، از خلال ایجاد ایالات متحده سوسیالیستی اروپا است. تنها بسیج مستقل طبقه کارگر اروپا بر مبنای یک برنامه سوسیالیستی است که می تواند این فاجعه قریب الوقوع را متوقف کند.

۲۸ دسامبر ۲۰۱۵